

سحره طالع نامه ابو الحسن

بازدید شد
۱۳۸۲


بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

۱۱۳۰۰ - ض

۸۹۹۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: سحره طالع نامه ابو الحسن
مؤلف: شیخ بیت ابی درویش طالع نامه ابو الحسن
موضوع: علم طالع نامه
شماره ثبت کتاب: ۸۷۷۸۵



شماره ثبت کتاب
۸۷۷۸۵

۶۸۷۲

ظلی - فهرست شده
۶۸۷۲

سحره طالع نامه ابو الحسن (عنه) سر

بازدید شد
۱۳۸۲

۱۱۳۰۰ - ض

۱۹۹۹

کتابخانه مجلس شورای ملی



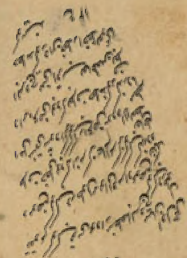
کتاب مجموعه در طب طالع نامه ابو الحسن محمد بن الفارسی
مؤلف ۲ شریعتیه بهیدیه طبابت طالع نامه ابو الحسن بن
موضوع بحال طبابت طالع نامه ابو الحسن - م - اختصار
شاهی فی معرفة الاشیاء کما هی فی کتب العربیه فی الطب

شماره ثبت کتاب

۸۷۷۸۵

۶۸۷۲



[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

پس چو برای بر که خدایا است
پس چو اول قوت و ضعف بدن
و که خدایا دلش عمر طریقه قصه است
لفظ بر ناخت یعنی باز ۱۲

المستوفى
مستوفى
مستوفى
مستوفى

۱۲۱

[illegible]

روحانی میباشد صفوحه کتبه در جریسم

5 5 b

7	ای	6
5	ال	4

له		
مه	ه	اي
مط	له	ر
س	ط	د

والله اعلم

جز

[illegible]

افزودم

افزودیم حاصل شد مطالع علی قده حسین مطالع را متعین
کردیم بر صفی مطالع البرج عرض در ولادت حاصل شد مطالع همان
به بیج در برج **قمر** تحصیل دقیقه کار مطالع که در کسرت نیست
ازده این مطالع در درجات و دقائق و ثوانی و فرج و جدول مطالع البرج باقیتر بیج در برج
گرفتیم و درین حال تحقیق صفی نام را که نشان یافت نشد در صفی ذکر کرده اند
یک که مطالع بستره نقصان توان که باقی صفی مطالعین معلوم باشد و صفی
الطریق که در صفی مذکور است یکیم و آن قسم علی باشد و خارج دقیقه و دقیقه
خوابی که در مطالع ذکر کردیم مطالع طالع و فرج و در مطالع این مطالع در درجات و دقائق
باقیتر از مطالع و در صفی نشان ممکن بود که در صفی باقیتر مطالع بستره
نقصان کردیم صفی مطالعین که معلوم است به نقطه و جدول که از مطالع طریقی
که در صفی نشان صفی الطریق که معلوم است در خارج قسم صفی علی البدر در
طالع و در صفی این بستره در الهی با مطالع طالع را در جدول صفی مطالع البرج فلک
ستیم محسوب از اول صفی محسوب کردیم چون آن در خارج صفی مطالع در
نمودار است مشهور اگر در مطالع در وقت معلوم باشد و چنین باشد از صفی و در
اعتبار افتد و نمودار بطریق که حکایت کردیم طریقی صفی که گذاردیم معلوم نماید و در
اجتماع با استقبال تمام مطالع است آن در جدول اجتماع در باشد از فلک طریقی
و در جدول اجتماع کرده باشد و در جدول استقبال محلی کتاب باشد اگر استقبال نماید در جدول
اگر استقبال نماید باشد از فلک طریقی که در مطالع با استقبال کردیم همان جدول
و یک صفی بود از مطالع طالع در در جدول از که یک صفی بیشتر باشد و در جدول
باشد از فلک طریقی باقیتر باقیتر و در جدول طریقی که در صفی مطالعین
از فلک طریقی است و آن مشهور است در در صفی که در مطالع و آن برست و در

نور کا کہہ دیکھ عیسیٰ ہزار
ہمیں ملے آج حج

A 5x5 grid of 25 squares, each containing a single character from the Arabic alphabet. The characters are arranged in a specific order, likely representing the 28 letters of the alphabet, with some squares containing diacritics or specific forms of the letters.

[illegible][illegible][illegible]

کتابخانه

ابو القاسم

ج کرده اند ضرب کردیم حاصل
ضرب ج در دشت برابر دشت
قسمت کردیم بر دین طریق خارج
قسمت شد و شکست را غایت
و در قیاس است بر این پنج قسمت
که هر سه است مرکب از دین
که مجموع است افزودیم حاصل
که مبدل در غول را می بود
و شش نوزده می باشد و هر سه

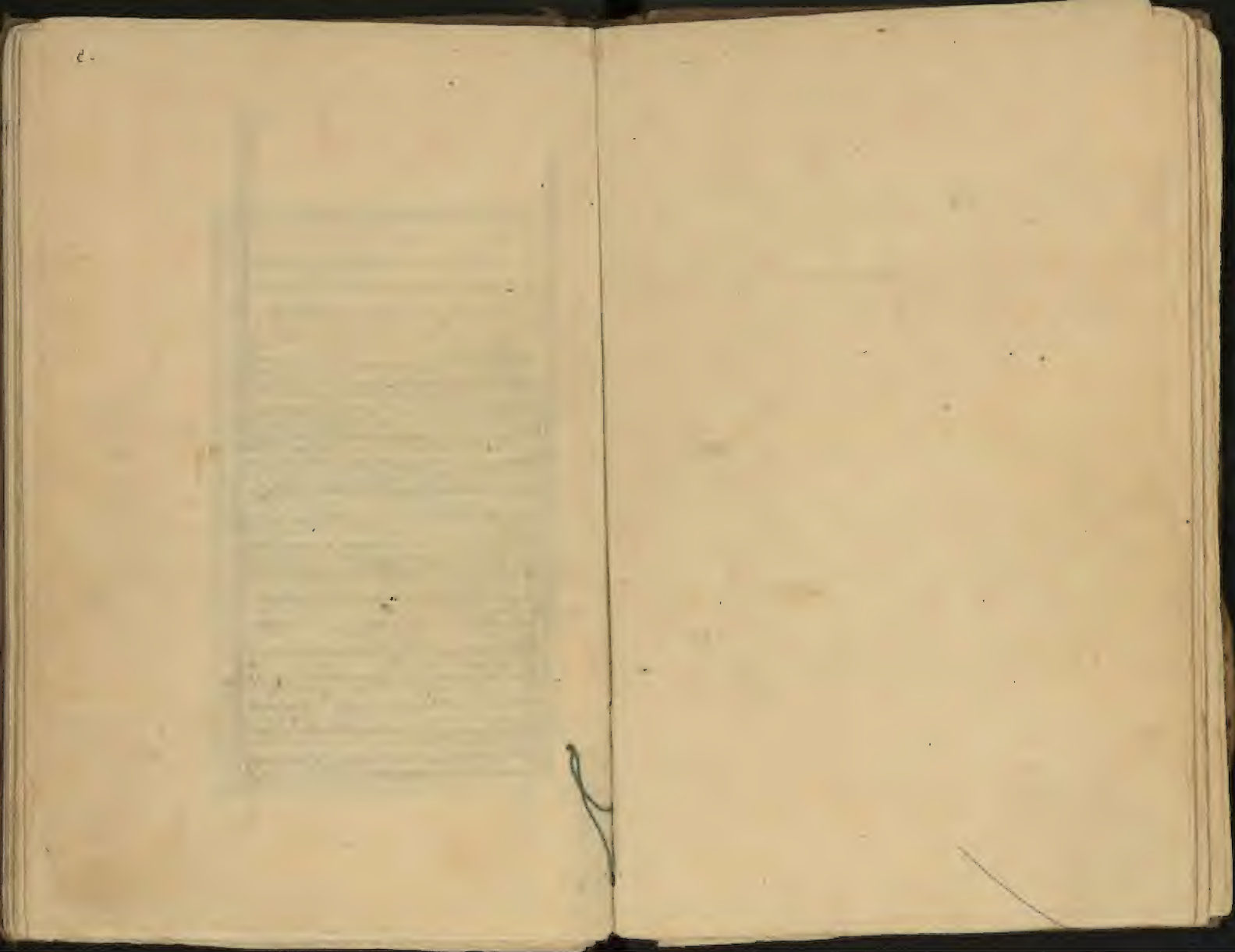
مراد است حاجات و حاجی محبت میان مشروبات ایشان و نظیر است که کوی ضعیف
شده باشد بر مال یا بهبوط یا بهجت یا اخراق و کوی دیگر با و نظیر است و او را از خود
در کند که قوت قبول ندارد و حکایت شده که آن است و بهجت است که در کوی هر یک
در مطبوخی باشد و هم که را پسند پس یک طبیعت خود و دیگری دهنه و این وضع
توی مازع تو است و از رسالت و حصول مال و مقاصد کلیه زیاده از او و وضع
و دیگر باشد که آن است که کوی دیگر را پسند از مال یا بهبوط او پس آن کوی که این را
که چون در مال یا بهبوط خویش چندین فتنه تو است و اگر هر دو در مال
یکدیگر باشند آنکارا از هر دو حاجت باشد و از هر دو فتنه و حق طبیعت است نقل از است که
بیک سو آن دو را پسند چون از او تمام منفعت نشده باشد و دیگر را پسند پس هر یک
اولی به و این باشد نسبت انفسا باشد میان آن دو کوی که اگر یک کوی باشد
و این دلیل است بر توسط کار و رسالت میان کسان است که باطن نشدن نظیر
باشد و میان حاجت است یا مقاصد یا قیامت یا برکت سر با نظیر کوی
و این نسبت چند و چنان کار و فوید نشدن از جای دیگر که امید داشته باشد حال
آنست که کوی در ادای بری کوی باشد و هیچ کوی دیگر نه بخود و این هیچ تو را این کوی
ضعیف باشد و جز آن باشد که آن کوی ضعیف باشد نسبتا آنست که کوی بر جای دیگر
هیچ کوی باشد و با هر تریج کوی منقل شود و در آن حال کوی ضعیف بود و در آن است
که کوی بر جای دیگر و در هیچ کوی نه بخود و این حال پس بود و بر فردمان کار و
منقصان مال که پیش آن کارهای بی غیر هیچ کوی است که خطا در جز او و در کوی
چند که در سبیل بود و کوی با چند که در جز او و در این نوع لغوه چون غلبه
باشد و این حال منتهی است و نیز باشد و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
و کوی صاحب طبع در عاقلان است و صاحب عاقل در طالع و کوی که از است که کوی در و کوی باشد

و از او

و آن تو دماغ با شرف او باشد و دست بر کمال تو است و دلیل سعادتهای تو که کوی
او به سلطنت است و حکمت و شریعت تو که کوی با غلبه تو در جاه و دماغ سعادتهای تو
و حاجت **فایده** هر یک که کسان غلبه کنند بر جسم یا بنظر و دلیل تو مانع در کارها
بود و آنکه در خلل در مصالح و دور از نعمان از خوش و پیشرفت دن و شواهدی در امور
سعدان محرم یا بنظر و دلیل حصول مقاصد و مطالب است با سهولت و وسایط از است
و تسهیل و در دست بود و رحمت و آسانی بر آمدن کار و وسایط و در سهولت و دلیل خوشی
بود و بر چو چواری را مورد نظر یا قبول یا تمام شدن کار بود و در خوشی یا ضایع شدن کار
و نظیر و در تامل و دلیل مندر و مانع در کار باشد حاصل از این یا ضایع و در ضایع
نظیر و در تامل و دلیل مندر را ضرر و **فایده** اگر کوی من در کوی که بعد
مستولی بود و شکی و سعادست و سعادست مردم شکوکار و از کای که از باشد و جاسان و ک
نفس مستولی باشد و در سعادست و کوی که کار و از کای که تو قضا باشد و اگر جاسان
خوف و خطر و سعادست و کوی که در داده و سعادست و کوی که کار که کوی باشد و از این
و اگر کوی مستولی بود و کوی که در داده و سعادست و کوی که کای باشد و از این **فایده**
اگر کای بود و در طالع خدشکا از است یا طالع مستحق یا از هر طالع عاقل طالع
زین ختم طالع مرد میان این جماعت موافقت و محبت باشد و در طالع میان
ایشان باقی ماند و اگر از این ضدین باشد هر یک کس آن است و قیاس باقی خاهاست
و اگر طالع دو کس از یک شلخته باشد میان ایشان در اغلب غیر موافقت باشد و با هر
دو میان باشد **فایده** خوشست ما و در مقام نه بود و سعادست و خوشست او را
پس نه و سعادست و سعادست که کوی که در دست تو باشد و در خوشست او را و خوشست
در مفر و در مال و در عیب و در سواد تمام خدشت و در جنت و در اوراق
دشرف بر طالع **فایده** و کوی که کسان پیش از او صاحب طبع هستند و در جنت السعای

[illegible]





هذه رسالة شريفة في صنعة الاسطرلاب

بسم الله الرحمن الرحيم
 آفریننده خیر برین دامن نظام که عالم ساکنان مرکزین
 را در ضلع و جیات این بعضی تخمین و بیشتر بعضی مطلع شود
 و از آیت مثال ایزدین مقدار کف دستی در آستان احوال
 و هر یکی در آن تضمین بر صفای ضمایر منطبق گردد و در وید وید
 بر کربش لولا که لما خلقت الافلاك سید صلیق و خاتمه یبیین ویران
 و عتره طسین طاهرین اوردین وقت که عالمی با این اسطرلاب
 بکانه زمان مبدین مراسم عدله و منافع احسان جامع جمیع مکاتیر
 اخلاق المسایر صیبت ضمایر لاله فی طراف الافاق امیر شمس الملی و الدوله
 و الدین محمد بن الامیر الکبیر علاء الدین جهان ابد الله تعالی در ولده
 و هر چه اسلافه که فسر زبکه و طیف طیبه اش با فروع علوم و اصناف
 فنون معرفت و منقولات شریعات و حکایات خصوصاً علم الفرائد
 و توابع و لواحق آن محتاج و مزین است رای صایبش انضام هر چه
 در علم اسطرلاب که از حیث آب مصنوعات حکماست خویش فرماید
 و چون آراء واجب شکر و دعاء داور عزیزی را بکار و کار و کار
 لایق بود و سوابق مردی و مریه و صده و قوه برین صنعت خیر

احقر عباد الله الی اسحق بن عبدالله دارد و مدتی شده که مکتوب
 صغیر فقیه است که بدست باب و جزو اسطرلاب را شرح فرموده
 این دو منزله بمقام معرفه رتبه و تقوی و سیادت جانی و صنعت
 آن منزله استخراجه و استنباط طالع و علم الفرائد و طالع و کفیه طالع
 آن وضع با همت اذلاک منزله علم رصد و در اختر و جیات
 و این طبقه و آله در صورت و اشکال طالع در همه علوم و الفرائد
 و هر چه و فسیح و علوه از یکدیکه و کف لایق و کلی واد و طالع علیه
 بلا طبع و بعد واحد و لهذا منقده و حکما در پیشانی بر صفای
 در کار صفت نموده اند و در قسم و در کف و کف و کف و کف
 محذوب نبود و بعضی از خواص و در معرفت مساحت آن اوداع
 میفردند که وقت افضا کرد که در این قسم و سالت و هر چه
 و جزو فساد و نام و کاش و نشانه شود تا آنکه کار هر یک از این کار
 بر روی روزگار باقی ماند و هر چه باقی حاصل مستعد آن نفی کرد
 بدعای و دایره و دایره و دایره و دایره و دایره و دایره
 دو اتم و دایره و دایره و دایره و دایره و دایره و دایره
 النوفی **مقدمه** لجزو اسطرلاب علان است که حلقه و دایره
 که آن را سحر خوانند و بر و کاش است که عروه در این باشد و دایره
 مشرق بود و در صفت و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 سائر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 و بر روی و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 مشبک آن است و لایق و مشبک باشد و منطلق البروج که مدار

تدوین

تدوین

خط نصف النهار سمت خمره باشد و خط مشرق و مغرب با او بر
 نوا بام قائمه و عند کتب بر روی صفای درام بران وجه که وجه
 عند کتب و بر روی طوق که تقسیم کرده شده در یک سطح مستوی
 باشند و عند کتب در داخل طوق اسان بگرد و جای خط و فرجه
 نما آید پس در اثر بر محیطات صفای رسم کنند هر یک صغیری آن
 مدار بر اس المری بود در اسطرلابات شمالیه یعنی اسطرلابات
 شمالیه یعنی اسطرلابی که باعتبار قطب شمالی وضع کرده باشند
 و آنچه باعتبار قطب جنوبی وضع کرده باشند آن دایره که بر محیط
 صفای باشد مدار بر اس المریان بود و وجه استخراج مدار بر اس
 المری و المیزان بعد از آنکه خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب
 کشیده باشند مدار بر اس المری بچهار قسم مساوی شود یک قسم
 آنرا با نوزده بخش کنند پس بخش نهم درجه افق چهار بخش
 از آن که بیست و چهار درجه باشد که در هر یک مقدار میل یک ربع
 یعنی بعدی که در هر یک میان مدار بر اس المری و المیزان و میان خط
 از مدار بر اس المری و بر اس المریان یعنی میان معدل النهار
 و میان خطان البروج جدا کنند و وجه جدا کردن آن بعد سه
 در هر یک که از هر قاعه چهار در اولی از معلوم است پس در هر قاعه
 چهار بخش از آن با نوزده بخش که بر جانب نقطه از خط اربع واقع باشد
 خطی مستقیم بکشند متصل نقطه که آنها نیز بر یک چهار دان بخش
 باشد پس هر اینه آن خط با خط نصف النهار یا خط مشرق و مغرب
 تقاطع کند پس هر یک صغیری تا این نقطه تقاطع فرج بکار بکشند

و دایره

و دایره هر یک که مدار بر اس المری و المیزان باشند بکار
 ما مدار بر اس المری و المیزان همین معامله کنند که ما مدار بر اس المری
 و خط مستقیم بکشند و هر اینه ما احد الخطین تقاطع کند و هر یک
 صغیری تا آن تقاطع فرج بکار کرده دایره نوزده مدار بر اس المریان
 باشند برین شکل
 و از مدار بر اس المری
 و المیزان استخراج مدار
 بر اس المری توان کرد
 با آنکه چون از هر یک چهار
 بخش از جمله با نوزده

بخش جدا کنند و از هر اینه آن ربع خط مستقیم یا آخر آن چهار
 بخش بکشند یعنی و تا با نوزده بخش بخش و آنرا خط نصف النهار
 یا خط مشرق و مغرب یا استخراج کنند تا ملاقی شوند نقطه ای که
 بعد مدار بر اس المری باشد از هر یک صغیری و مدار بر اس
 المری از اطراف که گذشته استخراج کنند و اگر اولین دایره را
 مدار بر اس المریان اعتبار کنند آنکه مدار بر اس المری بود
 مدار بر اس المری و المیزان استخراج مدار بر اس المری و المیزان

برین شکل و صورت **فصل سیوم**
 در رسم دایره البروج
 بر عند کتب چون
 عند کتب

با نوا بام طوق بر اس المری و المیزان



مساوی صفاً است در مدار اس المردی و سوسکتند پس
 دو قطر از متقاطع برزوا باء فائمه بکشند و آن دو خط **ا ب**
 بود بر مرکز متقاطع پس **ه ر ط ح** از یک خط در دو جانب
 مثل نصف قطر مدار المیزان جدا کنند و آن خط **ا ب**
 مثل نصف قطر مدار المردی است پس **ه ط** و آنجا که در یک خط
 نصف قطر مدار المیزان جدا کنند پس **ا ط** را تصدیق کنند
 بر **ک و ل** را مرکز ساخته داشته بعد **ک ا ل ط**
 رسم کنند و باید که این دائرة بر دو نقطه **ح** بگذرد و فاصله جدا
 که در خطوط بمقدار نصف قطر مدارات خطا بود و این
 میزان است در بی عمل پس چون دائرة بر هر چهار نقطه بگذرد
 آن دائرة منطقه البروج باشد پس در داخل وی دائرة خود را
 رسم باید که که میان این دو دائرة محال نوزدها ساجی بر وجه افتاد
 عشر باشد و نقطه اربع اس المیزان و المیزان و المردی
 باشند و نقطه **ه** بجای قطب عالم بود اما نقطه **ک** که مرکز
 دائرة البروج است اعتباری ندارد پس میان نقطه **ا** سه
 بر وجه رسم کنند و بی وجه
 که در فصل آمده گفتند
فصل چهارم در
 ضمه دائرة البروج
 بدرجات و مدارات و جهات
 دو وجه تخارج جدول است



که در درجات ابراد کنند و دو وجه دیگر جدول وجه اول که
 جدول اول سلسله اول اجزاء بر وجه تمام شود و چنان بود که در سکتی
 اول دائرة مدار اس المیزان و المیزان که در ناله منطقه فلك
 اعظم است رسم کنند پس منطقه فلك البروج دائرة **ا ب**
ح و مدار اس المیزان دائرة **ه ب** و دو قطر متقاطع و چون
ا ح و ب مدار اس المیزان و **ه ب** مدار اس المیزان و **ا ب** مدار اس المیزان
 المیزان و **ه ب** مدار اس المیزان پس **ه ب** را از مدار المیزان و المیزان
 بنویسند و مساوی کنند و از هر دو میل آخر که اول اول باشد
 فلك المیزان و آن نازده درجه و سی و دو دقیقه است پس از
 نقطه **ه** در جانب راست این میل جدا کنند و خط **ر و** میل
 کنند هر آینه خط نصف النهار بر **ح** قطع کنند پس **ب و**
 اخراج کنند تا نصف النهار بر **ط** رسد پس بر **س** که مرکز پاره
 مدار المیزان و المیزان است دو دائرة بکشند **س ط و** دیگری
 بعد **س ح** رسم کنند هر آینه نقطه قطع کند فلك البروج در
 چهار نقطه چهار ربع از دو جانب اعتدالین معین کرد **م و**
 حوت و **و ل** حمل و **ب ل** منبلة و **ب و** میزان پس بی
 صورت و با فرموده **و ل و ب**
 بقدر میل اول جز که آنجا
 درجه است جدا کنند و چون
 مواضع عمل کنند چهار
 ربع دیگر جدا شود و چهار



دیکر نماید از دو جانب افتلا بین واسک قوس ه و ا
 بمقدار میل سطح درجه حمل جدا کنند نقطه **ل** مثلا
 آخر نیمه درجه حمل بود و آن نیست و بخند سنبله و
 آخر نیمه میزان و **ح** اخر نیست و بخند حوت و حمل جدا
 القیاس قسمین جميع البروج **جدول میل بدرجاتها**

جدول المسهل الاول

المیل	البروج	المیل	البروج	المیل	البروج
۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰
۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱
۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲
۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳
۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴
۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵
۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶
۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷
۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰
۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱
۵۲	۵۲	۵۲	۵۲	۵۲	۵۲
۵۳	۵۳	۵۳	۵۳	۵۳	۵۳
۵۴	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴
۵۵	۵۵	۵۵	۵۵	۵۵	۵۵
۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶
۵۷	۵۷	۵۷	۵۷	۵۷	۵۷
۵۸	۵۸	۵۸	۵۸	۵۸	۵۸
۵۹	۵۹	۵۹	۵۹	۵۹	۵۹
۶۰	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰
۶۱	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱
۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲
۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳
۶۴	۶۴	۶۴	۶۴	۶۴	۶۴
۶۵	۶۵	۶۵	۶۵	۶۵	۶۵
۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶
۶۷	۶۷	۶۷	۶۷	۶۷	۶۷
۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸
۶۹	۶۹	۶۹	۶۹	۶۹	۶۹
۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰
۷۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱
۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲
۷۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳
۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴
۷۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵
۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶
۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷
۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸
۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹
۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰
۸۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱
۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲
۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳
۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴
۸۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵
۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶
۸۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷
۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸
۸۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹
۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰
۹۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱
۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲
۹۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳
۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴
۹۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵
۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶
۹۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷
۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸
۹۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

وجه در جدول مطالع البروج بقلک مستقیم انداز اول
 جدی و آنچنان باشد که ربع **ا** را از مقدار اس المجدی بود

مختص

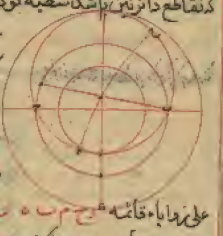
مختص کنند پس در جدول مطالع البروج آخر جدی یعنی جدی
 دلو جداست یعنی برج جدی یا چند درجه از مقدار المجدی
 طلوع می کند در افق خط استوا پس آن مقدار را از آن جدول
 نود گانه جدا کنند و آن سی و دو درجه و سیزده دقیقه یعنی
 حسن درجه تقریباً میشود پس **ل** آن مقدار تعیین کنند
 و از **ه** که مرکز صغریه است تا **ل** خط **م** بکشند و از جانب
 دیگر تا **ه** پس **ا** از فلك البروج برج جدی باشد و **ط**
ه برج سرطان دیگر باز مطالع جدی و دلو بگیر و آن
 شصت و دو درجه و هفت دقیقه میشود و همچنین قوس
ل **ح** با مقدار جدا کنند و خط مذکور بکشند بر اول حوت
 و اول سنبله متعین کرد و برین قیاس درجات شش و شصت
 با سه سه یاد و درین از جانب دیگر برج قوس و عقرب
 و میزان بعد جدی و دلو و حوت تعیین نمایند و درجه آن
 مثل درجات و خط اخراج کنند تا محور و نور و حمل تعیین
 شود با درجات و اگر این صنعة بعد از این یک خط بکشند
 بری رأس المجدی را بر نقطه **ل** هند که آخر مطالع جدی است
 آنجا که بر خط وسط السما افتد اول دلو بود و بر خط
 تحت السما اول اسد باز صغریه را بر نقطه **ص**
 هند وسط السما حوت و مقابل سنبله و برین
 قیاس جميع البروج و درجات بعد از آن هر قدر مطالعات
 و اینست جدول مطالع و بعد از آن شکل

[illegible][illegible]

فصل چهارم در نظایار کواکب ثابت در صنفیه عنکبوتی و کواکب
 طول کواکب یعنی بولور و تانیامقد عرض کواکب در پیمانی از جنوب
 بادست باید آورد و ثالثا درجه که با کواکب در وسط السماء آید
 یعنی باهمو صنف النهار پسند و رابعا بعد کواکب از بعد النهار
 النهار شمالا او جنوبا و خامسا درجه که با کواکب بعد طالع کند
 و سادسا درجه که او بعد غروب کند و سابع درجه که او بعد ازین
 امور بسته معلوم کرد و وضع شطایا و ثوابت در عنکبوتی
 کرد و سادسا درجه که ازین امور معلوم باشد میسر نشود **میان**
است طول کواکب یعنی موضع او در منطقه البروج در
 عنکبوت و آن عبارت از هر مداره است که کواکب ذی عرض
 و درجه او که در منطقه البروج معلوم خواهد بود بگذرد **و**
و ذلک البروج **و** مدار چهل و میزان **و** مدار چهل
 قطرب علی بن یزید با قاعده **و** در قوس **و** بیست و چهار
 درجه جدا کنند که میل کلی است **و** چهار **و** ده و صل کنیم
 پس نقطه **و** قطب ذلک البروج باشد بالقبوه و قید بالقبوه
 آفت که آنچه در صنفیه قطب بروج می افتد در کوه قطب نیست
 ذلک البروج اینجا خارج مرکز افتد و میان این معانی در قسم
 برهان افشا الله کرده شود پس نقطه **و** را مثلا در ذلک البروج
 درجه طول کواکب اعتبار کنیم بعد از آن که ذلک البروج را با جز
 ۲۴۵ قسمت کرده باشند **و** اول قوس باشد کو و نظیر آن نقطه
و اول جزو ابر در دایره بکن ازین صیغه نقطه **و** چه یک است

نمیشد

نمیشد جهت آنکه **و** شش خط از نماز هر کوه بالا آنکه کواکب نقطه
 یا نقطه باشد نگاه بجای دایره خط مستقیم و در حاکم
 بیاید پس دایره **و** بر کواکب ذی عرض و درجه او در منطقه
 البروج گذارد و ذلک هو المط و جوی دایره دیگر که کواکب
 گذارد از جهت عرض یعنی عرض او بدان متعین کرد و عمل کنند اینجا
 که تقاطع دایره این باشد خطیه کواکب بود **میان است**
 عرض کواکب یعنی هر مداره
 که کواکب گذارد و عرض
 او باز متعین شود **و**
و مدار چهل و میزان **و** مدار چهل
 علی بن یزید با قاعده **و** در قوس **و** بیست و چهار
 درجه جدا کنند که میل کلی است **و** چهار **و** ده و صل کنیم
 پس نقطه **و** قطب ذلک البروج باشد بالقبوه و قید بالقبوه
 آفت که آنچه در صنفیه قطب بروج می افتد در کوه قطب نیست
 ذلک البروج اینجا خارج مرکز افتد و میان این معانی در قسم
 برهان افشا الله کرده شود پس نقطه **و** را مثلا در ذلک البروج
 درجه طول کواکب اعتبار کنیم بعد از آن که ذلک البروج را با جز
 ۲۴۵ قسمت کرده باشند **و** اول قوس باشد کو و نظیر آن نقطه
و اول جزو ابر در دایره بکن ازین صیغه نقطه **و** چه یک است



راس الحوزة که در جهت قطب جنوبی بود پس در جهت جنوب
 ششده او وضع عنوان کرد مگر آنکه صفیحه را بر کتف از نهاد
 راس الحوزی بسانند و شرح این صفتها باشد الله که دره شود
 و یکریون عرض **عربی ۴۶** درجه رسد از مآنه که یک
 خط باشد مستقیم موازی خط **عربی ۳۶** و مقاطع باشد **عربی ۳۶**
 از این خط در آنجا که باشد **عربی ۳۶** می آید متلاقی شود **عربی ۳۶**
استعلام در چه که آنکوب هر صفت الفهارس هند **عربی ۳۶**

اصح مدار جدی **در** مدار این حمل و میزان بادق
در متقاطع من و یا قائمه بر هر کس پس از نقطه در

جانب **ط** مقدار بعد کوکب شمالی جدا کنند و **ر** یک
وصل کنند و **م** را مرکز ساخته دایره که نقطه **ه** بگذرد و **م**
کنند این دایره باشد که مرکز **ک** و **ک** یک شمالی گذرد و آن
برای جنوبی **ط** در جانب **و** جدا کنند مقدار بعد جنوبی
و **ک** وصل کنند و دایره **م** مرکز **م** که نقطه **ل** بگذرد
رسد کنند آن دایره باشد که مرکز **ک** و **ک** جنوبی گذرد و بدانند
چون بعد کوکب جنوبی از بیست و چهار نهاده بود پس آن
در خط **ک** بیست داخل مدار را پس از آن خط **ل** باشد
باز استیلا
درجه که با کوکب غروب
کنند یعنی بعد دایره که
مرکز کوکب و آن درجه
بگذرد **ا** و مدار
جدی یا دوقطر **ح**
و متقاطع بر قوا در مرکز **و** **ط** دایره البروج **ک** **ل**
ط دایره افق طوری که محل درجه غروب کوکب در آن کنند
و مرکز **ا** و نصف قطر **ه** و درجه که با کوکب بهر
غروب کند از فلک البروج نقطه **ص** و نظیر آن نقطه **ع** من
دایره رسد کنند بدو نقطه **ص** **ع** بگذرد و نصف قطر آن
مثل نصف قطر **ط** باشد و مرکز آن باجهت **ا** باشد و آن دایره
ص است پس مرکز **ک** و **ک** یک برین دایره باشد



چنان

ساز استیلا
درجه که با کوکب طالع
کنند سوره همان اندازه
کنند پس نقطه **ص**
درجه طالع باشد
کو و نظیر آن نقطه
ع پس دایره که بدو نقطه **ص** **ع** بگذرد پس دایره رسد کنند و نصف قطر
آن مثل نصف قطر **ط** اما مرکز آن باجهت **ا** باشد و آن
دایره **ص** **ع** است پس
مرکز کوکب بر قوس **و**
باشد و بدانند چون دایره
ماره درجه طالع
کوکب رسد کنند مقدار
دایره افق یا بدو مرکز آن
دایره باجهت شمالی البروج باشد از درجه غروب کوکب و الله
اعمال و بعد از این اوقات مذکور چون گفته شد که هرگاه که
دو مدار از این امور رسیده معلوم شود وضع تنظیم کوکب در
عنکبوت متعین گردد درجه بدهد عقل و شش است که چون
دو خط مستقیم یا مستدیر مرکز کوکب گذرد از هر ایزه موضع
کوکب موضع تقاطع خطین باشد و از امتزاجات شش مدار
روی حساب یا نمره میشود که از سادس باطل واحد



[illegible]

در حقیقت عنایت چون مواضع کو اگر غایت
نشد کرد و آنرا البروج مقسوم شود از نقطه کو اگر

ما يطبخ بها في وقت الحاجة
منك المقيس
زيت الخروع
قشر البيض
زيت الصندل
زيت الطيب
فصه
النفثا

[illegible]

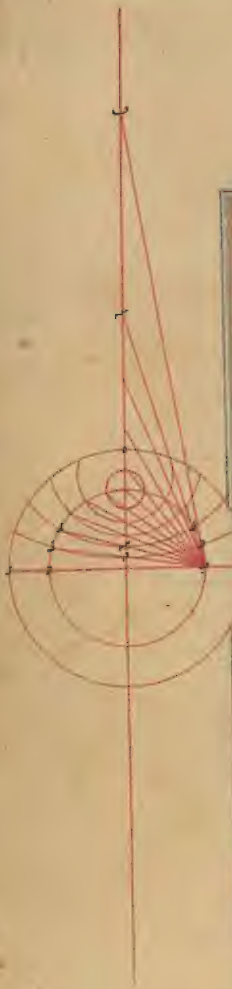
بسم الله الرحمن الرحيم

ط است واصل مشمول نیست و تمام و تمام دایره موازیه
 دایره افق است پس بعد از وصل **ط** به **م** خط موازی
 خط مشرق و مغرب بجای این منقطع باشد باز **م** وصل
 کند و **ج** را بر **ط** قطع کند و **ج** را اخراج کنند تا ملاقاتی
 شود در **ط** پس خط **ط** را نصف کنند و منصف مرکز
 ساخته بقطر **ط** دایره بزنند با **ر** وصل کنند و **ب** را
 را وصل کرده اخراج کنند تا با **ج** ملاقات کند و **ب** و **ج** میان
 که یکی از اقسام **ر** است و **ج** و **ب** منصف کنند
 و دایره **ک** بگذرد و رسم کنند باز **ب** و **ج** و **ب** را
س و **س** را نصف کنند و **س** را رسم کنند دایره **ک** بگذرد
 اینست عمل منقطرات تحت الارض بر تقاطع دایره موازیه
 و منقطرات تحت
 الارض اسطرلاب
 جنوبی منقطرات
 فوق الارض فعلی
 است و لما منقطرات
 بلد حد جداول
 برین مثال بود
ا مرکز مدار الجوی و **و** مرکز مدار الجوی و المیزان
 و قطر آن صفا طمان **ط** و **ط** را با **ج** و **ج** را با **ب**
 درین موضع خط **ط** را بر خط مشرق و مغرب افق باشند



دعوت

و تحت الارض نقطه **ا** مرکز مدار الجوی و **و** مرکز مدار الجوی
 در **د** بخش قسمی یا سی یا سیصد و پنج یا هر چند که باشد و از نقطه **ب**
ط وصل کنند و اخراج تا با خط **ج** ملاقات کند و **ج** را
 وصل کنند تا قطع کند از **ب** و خط **ب** را نصف
 کنند و بر منصف دایره بزنند و نقطه **ر** بگذرد
 و آن منقطع باشد مثلاً و **ج** را با **ر** وصل کنند
 تا ملاقات کند و **ر** و **ج** را وصل کنند تا **ج** را قطع
 کند و **ج** و **ب** میان **س** و نقطه ملاقات نصف کرده
 دایره بزنند و منقطع **ط** باشند برین صورت
 و اما منقطرات عرض
 شعاع برین مثال
 بود **ا** مرکز مدار
 الجوی و **ط** خط
 مدار الجوی و المیزان
 با دو قطر متقاطع
ا مرکز دایره نقطه **ه** جهت افق و **ب** مرکز مدار الجوی
 و المیزان افق باشند و **ج** که قطب است تحت الارض پس چون
 منقطرات خواهم از **ج** **ط** **ج** **ط** را بر **ج** درجه فصل
 کنند و **ب** وصل کنند تا خط **ج** را بر **ج** قطع کند
ج را مرکز ساخته دایره بزنند و **ج** را
 شصت بگیرند و **ط** وصل کنند تا **ج** بر **ج** قطع و دایره





مشرق

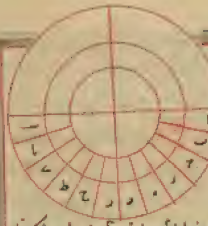
ح سون منند مقنطره س باشد و برین قاعون جمیع مقنطرات
عمل را اند کرد و اما مقنطرات تحت الارض درین عرض وصل کنند
در و آخر ارج تا با خط در ملاقات کند و بعد
در و آینه رسم کنند مقنطره س را و اینست تحت الارض و برین
دستور جمیع مقنطرات تحت الارض برین مثال و الله اعلم بالصواب

فصل دوم در رسم دوازده ساعات از جانب جنوب
و مقنطرات تحت الارض یا تحت الارض کشیده شود خطوط
ساعات از در خلاف جهة مقنطرات رسم کنند برین وجه که
از قاطع دایره افق با مدارات ثلاثه در جانب شرق مقابل
تا قاطع اینها با خط تحت الارض در هر یک از مدارات یعنی
قسم مساوی کنند و هر یک از این قاطعات خمره تا قاطعات
آنها با خط تحت الارض شش قسم و بگر کنند و هر یک
بهر دوازده که هر یک نقطه آه ملتزم اقسام شش که آنه گذرد
و جنوب آنها بر وضع جنوب افق باشد هر یک یک خط از او
و اگر مقنطرات فوق الارض باشد و فوق الارض اگر
مقنطرات تحت الارض باشد و هر یک ساعات دوازده گانه
بر هر یک بر صورت
و اما در بلادی که افق
عرض شود و خط شرق
و جنوب جای افتد
از با هم را امتثال تحت
مساوی کنند
و خطوط مستقیم بر هر یک از نقطه آه ملتزم که در اقسام
هر سه ربع واقعند یک کشند و عدد ساعات
برین صورت **فصل دوم** در رسم
دوازده ساعت در بلادی که عرض از ان نبود



مغرب

بنویسند



کمتر باشد و در آن
جهت که وجه است و وجه
اولی آنست که جد و دایره
برای میل درجه درجه
یا پنج پنج یا غیر آن کنند
بدان اعتبار که میل کل مثل فایده ارتفاع اول حمل کین
در آن بلده و ارتفاع حمل در هر بلده باقی از نقصان چون
آن بلده است ازین در عمل این جدول چنان باشد که چوب
عدد را که میل آن مطلوب باشد مثلا چوب پنج درجه در
جبهه ارتفاع حمل در آن بلد ضرب کنند خط یعنی
درج حاصل از دقیقه و دقایق را با سه و فوائد را فائده
گیرند پس آن حاصل را در جدول چوب مغرب کنند
آنچه حاصل شود میل پنج درجه باشد بدین اعتبار و آن
قوس مخفی را از دایره ایست که قابل باشد بر افق یعنی جهت
الارض که در دایره بجهت درجه مثلا از افق ابتدا از نقطه
شمالی یا جنوبی و این ضرب و خطاطی یعنی قسمت از
هزار شش کل معنی است که باعتبار آنکه میل کل نیست و چهار
باشد عمل می کنند بدین چون این جدول نباشد و عمل
کرده شود و خواهد که دایره جهت رسم کنند اول دایره
افق را تمام کرده و دایره با دو قطر متقاطع و قطر یکی که فلك
البروج را جدول میل بروج و درج تقسیم میکنند

ایضا افق

ایضا افق را تقسیم کنند از نگاه دایره رسم کنند که جهت الارض
و نقطه آسمان تقسیمات بگذرد که افق دایره صورت باشند و وجه
دور آنست که جد و دایره برای مطالع البروج وضع کنند و دایره
افق برای دایره البروج اعتبار کنند پس چوب پنج درجه را
مثلا در قسمت ضرب کنند و محفوظ دارند بعد از آن پنج را
ازین نقصان کنند آنچه به آنکه میل اول ازین جدول معتدله را
گیرند یعنی جدول میل باعتبار آنکه ارتفاع حمل در بلده میل کل
گیرند آن میل را ازین نقصان کنند و چوب باقی گیرند و محفوظ
دارند پس چوب قسمت کنند و خارج قسمت را در جدول چوب
مغرب کنند و آن قوس را با دایره پنج درجه جدولی بازنماده در
جدول جهت عمل آنست چون آن جدول مطالع البروج باشد بدین
چون رسم دایره صورت خواهد بود افق را با این جدول و مطالع
البروج بطریق فلك البروج و قسمت می گردند قسمت کنند و
مصف الارض و دایره نقطه آسمان تقسیم کنند و دایره صورت باشند



برین صورت
وجه سی و نه در نظر
سی و نه وجه قسمت
دایره البروج برین
مثلا است **الف**
دایره افق **ب**
مدار الجبل و المیزان

[illegible]

فایده های در کتب درسی
و آثار دیگر از این کتاب

دور

A geometric diagram from a manuscript, likely illustrating a concept in optics or astronomy. It features a series of concentric circles centered on a common point. A horizontal line passes through the center, with several points marked along it. A vertical line also passes through the center. A series of lines radiate from a point on the right, intersecting the circles. The diagram is drawn in red ink on a light-colored background. The text above the diagram is in Arabic script.

استخرج سموت فوق الارض وبعضه دبر تحت الارض ربا
دوا ترسا عات زماينه عمل كنديني خواهد مذکور و
دوا ترسموت فوق الارض را حو كند و تحت را تحت
و اما رسد و اثر سموت در بلاد عدم الارض بر زمين
اب و مداخله **ح** مداخله **اب** و در قطر
مقطع على الفرائض **ح** پس خط **ح** را فاض باشد
و سمت الماس و مداخله دائره اول سموت و خطي كن

فصل دوازدهم در ابعاد نظم اسطرلاب مرکبی مقابله
 مرکز این امر بداند که در قطر متقاطع در قوس یکدیگر در وسط
 علاقه کند و نصف اعلا خط وسط السما و نصف اسفل خط
 وسط النهار کویند و در یک در خط مشرق و مغرب و یک ربع
 یا دو یا هر دو را بنود و بخش کند تا بداند از این خط مشرق و مغرب
 برای اجزاء امر متقاطع و اگر عمل تعدیل کوکاب کنند در هر بلد در
 بخش باید کرد که استوار بر وجه را بدین رسم کنند و اما عمل اطلال
 چنین باشد که خط نصف النهار را بر این خط از مرکز تا نقطه اسفل
 بدوازند و بنوعی متساوی کنند و اگر خط اصابع خواهد بود
 اگر اطلال اتمام در خطی هاس دایره و نقطه اسفل اخراج
 کنند و چنانچه هاس را در اقسام دو از زده کلام
 یا هفت کانه جدا کنند تا بداند از این نقطه
 هاس را از مرکز که داس باشد منحصر
 خواهد بود نسبت به این خط اطلال خطوط
 باز بخشها را کشند هر اینه یک ربع
 اسفل از دو و ظهر را با قسم مختلفه
 منقسم کرد و متصانق بسوی طرف
 خط مشرق و مغرب و اما اطلال
 سلم را اصابع یا اوقدای مستویا
 او را نکوشاد و در وضع مربعی هم کنند
 برین صورت



نور

فصل دوازدهم در ترکیب و اما ترکیب صفای در چرخ
 همه صفای و در مرکز عین کبوت و اما و عضاده دائی و صغیری
 که یا نوزده یک نصف مدار را بر بالیدی باشد فمادون ذلك
 و سحر کنند و بان قدر سهو را می کنند و در و سوهان شوی
 نیکو یک نند و قطب بر شکل اسطوائی و بر اسطوائی
 بسازند و از جانب ظاهر اسطواب در آرند تا از عضاده و طن آ
 و صفای و عین کبوت بگذرد و سر او عضاده ملصق
 باشند و عین کبوت و عضاده روان بر و گردند و جوب
 قطب را بر عین کبوت بیرون آید فلسی و تقوب در گردن قطب
 اندازند و سوراخی طویلی در قطب کنند و فرس برادر آن
 خلالتی چنانکه عین کبوت و صفای را بر هم منطبق کنند ایست
 احوال اسطواب شکل **فصل سیزدهم** در عمل اسطواب
 جنوبی طویلی را بطریق متقدم بسیار در در دایره المروج
 تعیین بر همان طریق آید که در جای جدی سلطان بنویسد
 و بجای دلو اسد و بجای حوت سنبله و بجای حمل میزان
 تا آخر پس آنچه مدار را بر بالیدی بود مدار را بر اسطواب
 باشند و بالعکس و مدار را بر بالی و میزان حال خود و کو اکت
 تا به دایره در جنوب ثبت میکردند یعنی بیرون مدار را بر بالی
 اینجا اندرون باشند به مسا اعتدال عرض یا بعد و بالعکس
 و در صفای دایره افق جنوبی و مقنطرات فوقانی مثل
 تحتانی شمالی و بالعکس و ساعات جهان منوال و جموت نیز

الا انك صوفي كذا في حجة علاقه ما شئت مثل صوفي بود كه تحت
 الافاق ايد در تمامي و بالخاصه كس و لما ظهر اسطرلاب بر جهان
 صوفيت بعينها و صورت منكبوت اسطرلاب جنوب و اقيانوس
 و صورت منقطرات فوق الارض جند و اقيانوس است



فصل چهارم در رسم خطوط ساعات مستويه و رأس

المعنى

البلدي من ابراق غربي و صفيحه غربي و من غربي و در ابراق
 جغري نشان كنند پس با نيزده درجه بر تواني اعداد
 جغري بگردانند و در رأس بلدي علامه ساعت اولي باشد
 با نيزده و ديگر علامه نكته باشد با نيزده و ديگر علامه
 ثالثه و همچنين تا رأس بلدي با فاق شرقي رسد كه تحت
 الارض بود عدد ساعات مستويه ليله و اگر فوق خارويه
 صفيحه يامع الكس باشد هر چه درجه باشد و دفعه بعد از آن
 رأس الجبل را با فاق غربي طيند و با نيزده با نيزده از اجزاي
 جغري بری رأس بلدي شمارد و رأس الجبل را در مدار خود
 نشان كنند تا رأس الجبل با فاق شرقي رسد و ديگر رأس الجبل را
 با فاق غربي طيند و بری رأس بلدي را از موضع خود با نيزده
 نمرده گردانند و رأس الجبل را از ابراق شرقي نشان كنند



كند تا رأس الجبل
 با فاق شرقي رسد
 ثبت كند مدار الجبل
 بدوازده بخش حجم
 خواهد شد در جمل
 حقايق و اعداد
 اقسام مدار الجبل
 با كسر راي كسر كمال اعداد اقسام مدار الجبل تا نكته و با
 پس دوازده بخش كنند كه هر قطره نكته و دوازده بخش راي

المعنى

فصل پنجم در رسم دایره که معلوم شود برای آن که سایه

هر شخص که منتهی است و یکی در وقت که وقت عصر باشد
اول مذهب احباب حدیث و دوم مذهب احباب رای
غایت ارتفاع را براس الجبل و المیزان را در بلاد مغرب معلوم
کنند بآنکه عرض بلاد را از بود نقصان کنند پس ظل از آن
جدول بردارند پس غایت ارتفاع حمل بیست و چهار نقصان
کنند تا ارتفاع جد بود پس ظل آن بردارند و برافزایند
ارتفاع سرطان بود پس ظل آن بردارند پس بر ظل حمل
دوازده زیاده کنند و در جدول ظل مقوس کنند پس
ارتفاعی که با آن آن مبلغ باشد دیگر آن ارتفاع بود
در آن وقت که ظل هر شخص منتهی او باشد پس براس الجبل را
برمقنطرم آن ارتفاع دهند و براس میزان در مدارش
نشان کنند پس بر هر یک از ظل براس الجبل و براس السرطان
دوازده بیفزایند و مقوس کنند تا ارتفاع آن ظل دانند
براس الجبل را برمقنطرم آن ارتفاع دهند و براس السرطان
برمدارش نشان کنند پس براس السرطان را برمقنطرم
ارتفاع حاصل دهند و براس الجبل را برمدارش نشان کنند
پس دایره که به علامت ثلث بگذرد رسم کنند دایره بود
که هرگاه که نظیر درجه شمس را بر آن دایره دهند و آنکه
کنند که درجه شمس بر کدام مقنطرم است آن مقنطرم ارتفاع
بود غرضی که در آن ارتفاع وقت پسین بود مذهب احباب

حدیث و مذهب احباب رای بجای دوازده بیست و چهار
برافزایند و همین معامله کنند تا ارتفاع وقتی که در آن وقت
ظل هر شخص در برابر او باشد معلوم گردد و اگر
جدول ظل اقتدا باشد هفت یا چهارده برافزایند
و صورت استخراج دایره وقت عصر اینست



و بعد از این جدول ظل اصابع و خنجر کتاب
بسم الله الرحمن الرحیم
تمت
۴۴

بسم الله الرحمن الرحيم
 سیماس بنی قیاس مالک الملکی را که اطباء سموات سبع
 نخته از امارت دین اوست و در دین نامحدود و بر کربان او
 یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد
 و احباب او یاد **اما بعد** این مهاله ایست در معرفت
 ساختن اسطرلاب مستعمل در مقصد و سه باب **مقدمه**
 در معرفت آلات او اولی الامر است و دیگر صفا کج و بعد او
 عنک بوقت و دیگر عضاده و قطب و فلس و **فهرست نام**
اول در احوال امر بدانکه مقصد مین امر را حلقه و ساخته
 اندی مشتمل بر کربی و بر صفتی که ترکیب میر کرده اند و متکثر
 یکباره ساخته اند اما عملی مقصد مین اصوب است و چون
 مقصدی جوی امر ساخته شود و طریقه است که روی و پشت
 او را بدو خط مستقیم که هر یک اسطرلاب بر ویای قائمه
 مرور کند تقسیم کنند یکی بطرف که می جهت خط وسط
 السماء و دیگری بجهت خط مشرق و مغرب و امتحان در سواد
 بدان کنند که سواد که بجهت عمود خواهد بود بکنند و بر
 و در دست یعنی بطرفی مایل نباشند و عمود را بر راست قرار دهند

پس شاقولی از سطح عمود از خط جادویک میان زمین و آسمان
 امر بر خط وسط السماء و نصف النهار و خطی که در دست است
 و اگر بیل طرفی که آن طرف انقل است از طرف دیگر خارج آن
 باید کرد تا منطبق شود بعد حلقه که بر روی اسطرلاب است
 بجهت که در دست هر یکی را بنویسد و در دست باید کرد تا دانه به
 سیصد و شصت قسم و تقسیم شود و باشد از جانب عمیق
 باید کرد بجهت دانستن سطح لم سرج و کواکب و هر چه بود را
 رفور باید نوشت تا بعد از هر یک حرف در آنجا که در دست
 باید کرد و دیگر که در دست و دیگر که در دست و دیگر که در دست
 و حرف در آنجا که ثبت باید کرد و هر چه بود را
 تا به سیصد و شصت و حرف شصت را در دیگر همان طرفی
 بجهت که در دست و دیگر که در دست و حرف شصت را در دیگر همان طرفی
 و در تحت این رفور و فهای جزو نیمه درجه کشید که هر
 به بجهت ثبت شود و اگر اسطرلاب نام باشد و در دست نداشته
 باشد بدو قاع
 نشان کنند بدین
 طریقه و ظاهر
 اسطرلاب را
 چون بجهت هر یک
 نموده اند و در
 بالا از خط مشرق



و مغرب تا محیط علاقه بقدر هشتاد قسمت کنند و چون هر یکی
 شود اگر چه دیگر یک است اما عادت بقسمت دویست شده
 بطریق خستگی که دوروی اسطرلاب شده و دوری در
 باطلال اصابع و اقدام و ظل و طول و مستوی و معکوس و متوش
 سازند و طریقه کشیدن ظل اصابع و اقدام است که قوس ربع
 غریب جنوبی و شرقی جنوبی را هر یک بدو قسمه و قسم سازند
 و خطی برین دو نقطه موازی خط مشرق و مغرب بکشند که
 قطع کند خط تحت الارض را بر موازای قائمه و از هر طرف محیط
 اخراج کنند جزئی که عمل بقصدا کند بعد از آن که از هر طرف
 غریب استوار کرده باشند پس بطرف آن خط را از نقطه
 مقابل خط تحت الارض تا محیط بدو وارده بکشند و همان
 فتح بر کار خط خروج از محیط را نیز تحت کند تا به محیط و نیز قسمت
 شود بجهت ظل اصابع و طریقی دیگر از هفت قسمت کنند تا محیط
 و همچنان از خط بیرون محیط را با بیست و پنج نشان کنند و نیز
 از دوازده در اصابع و هفت در اقدام است که بعضی اوقات
 اشتباه است می نمایند و دوازده اصبع شخص بیک و چون است
 و بعضی اوقات بقدیمی بجایند و هفت قدیم شخص بکدام
 است یا شش و نیز و چون این مختار است لا فو رساله صنعت
 نیست ایراد آنها نمیکند پس مسطر بر نقطه مرکز آن نهاده و در
 هر یک از آن نشان که بر خط است و بر محیط نشان کنند تا تمام
 شود یعنی در ظل اصابع بر محیط جمل و پنج نشان و در ظل اقدام

بسیار

بسیار و پنج نشان شود پس هر پنج و ده را بر یک کنند و دوازده را
 فاصله با این بر یک کنند و یک را بر قوس و نیز کنند بطریقی که
 در مثال ظاهر خواهد شد پس آن خط که موازی خط مشرق
 و مغرب است از محل تقاطع او با محیط خطی بر قوس سازند
 بطریق خط مشرق و یک در هر جانب دیگر و طرف خط مغرب
 تا به قوس و پس از نقطه مقابل این خط با خط تحت الارض را
 بکطرف بدوازده قسمت کنند تا محیط و از نقطه ملاقات
 خط محیط همچنان بدوازده قسمت تا محل ملاقات او با خط
 مشرق و مغرب و طریقی دیگر بر همین طریق تا محیط هفت قسمت
 کنند و از محیط تا خط مشرق و مغرب هفت پس مسطر
 بر مرکز آن نهاده و بر هر یک از آن نشان دهند تا یک طرف خط
 موازی مشرق و مغرب بدوازده قسمت شود و جهت ظل اصابع
 مسطر و خط موازی خط وسط المیل بدوازده قسمت کنند
 جهت ظل اصابع معکوس مسطر و در خط ربع دیگر
 به هفت جهت بر طریقی جهت مستوی و معکوس ظل اقدام
 پس در جهت این خطوط با دیک فاصله خطوط دیگر بکشند
 و هر قوس ثبت کنند بطریقی که در مثال ظاهر شده بعد از خط
 که در جهت دور ربع اجزاء از ارتفاع مایل خطوط حجب مستوی
 و معکوس متوش سازند و مجموع از مثال ظاهر
 میشود و در بعضی اسطرلابات اعمال غریبه بر خط اسطرلابات
 نقش میکنند و خطوط اوقات نماز بر خط عامه و در بعضی

اسطرلابات بر طره از بروج دوازده دانست میکنند و در
 بروج حدود و جوه رتبه میکنند و اکثر اسطرلابات که
 بخود دو وجه منقوش بود که اکبر را بر قوس و میان
 من قوس ساخته بودند و مثال طره اسطرلاب است
باب دوم
 در جعل صفای
 و در چند فصل
فصل اول
 در پیدا کردن
 مدارات فلک
 صغیر و قاعده
 در این است که چون صفحه هموار شده باشد یعنی یک طرفه غلط
 و طره دیگر رتبه باشد که از او بر او خط و از تقاطع در است
 نام فلک بیاضی در یک طرفه صغیر باید گذاشت بجهت مری
 مری را پس جلوی دایره کشید که آن دایره مدار را پس جلوی
 خواهد بود و در اسطرلاب مالی پس از این دایره را چهار قسم
 منقسم سازند یعنی بدو خط که هر یک نصفه بود یک یک
 ملاقات کنند بنویسند ای قاعده و این دایره **اب** است
 بر هر یک پس **اب** بر فرد قسمت کنند قسمتی در است
 و این ربع غربی شالیست پس از نقطه **ا** طره نقطه **ب**
 بقدر میل کلی که هست و چهار درجه است بمذهب اکثر

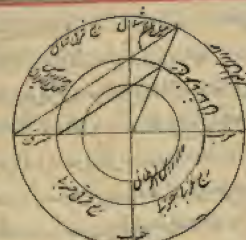
در این

پس از این دایره کشند بحرف **ل** پس از نقطه **ل** خطی
 نقطه **ه** بکشند که محاله ملاقات خواهد کرد بخط **ا** نقطه
 و این نقطه **ح** است پس دایره موازی این دایره بکشند
 بطریقی که محیط او ملاقات نقطه **ح** کنند و بر او نقطه
 و این مدار را واسطه الحاق و المیزان گویند که در اسطرلابات
 منقسمه فلک معدل است پس از نقطه **ل** دیگر خطی بکشند
 یعنی نقطه **ه** بکشند یا از هر دو قطع خواهد کرد دایره
 مدار حمل و میزان را نقطه را نشان کند بحرف **س** و بعد
 این نقطه تا خط **ا** بقدر میل کلی خواهد بود نسبت
 باین دایره بدین ترتیب نقطه **س** خطی موازی خط **ل** و
 بکشند یعنی نقطه که دایره مدار حمل و میزان نقطه
 ملاقات کرده و این خط نیز قطع خواهد کرد خط **ح** و با
 نقطه که آن نقطه **ح** است پس دایره دیگر موازی دایره
 مدار حمل و میزان بکشند که محیط او ملاقات کند نقطه
ح و این مدار را پس المیزان است پس هر که صفی را بخواهد
 کنند در کمال تنگی عرض که بر آن
 روی صفی مدرک را اظاها سازد
 پس سه دایره دیگر مثل دایره
 کشیده بکشند و در جمیع صفای
 همین دواغی بکشند برین مثال
 ثلث

دایره نقطه

فصل دوم

در کشیدن
افق و مدار
مقطعات
قاعد است
که خط نصف
النهار را از مرکز



بکشند مانند بعد از آن که صغیری را بر خط استوا
کرده باشند بطریق دیگر که در کتب مذکور است و از
سطح تخت و نیز چنانچه در موقع نیایش که خطی در
کشیدن افق شود یعنی اگر صغیری غلط باشد
بقدر صغیری محل صغیری را بر آن است از آن
و گاه باشد که سطح را بر نام باشد و عرض
است آن قریب دو درج از مرکز و یا از خارج
رفت پس از نقطه که محل تقاطع مدار حمل
و میزان است با خط مشرق در ربع مشرق شمالی
بالا رود یعنی بطرف خطی که بر مرکز است
بقدر عرض بلد که معروض او باشد
و نشان کنند نقطه **ط** پس یکسره مستوی
بر نقطه تقاطع خط مشرق با مدار حمل
و میزان نهاده سر دیگر بر نقطه **ط** کشند

و خطی

و خطی بکشند بطریق دیگر که در مثال مذکور
خواهد شد و مقدر است که قوس افق مرسوم
کنند بعد و نقطه مدار حمل و میزان با خط
مشرق و مغرب میل از نهاده و نقصان که
اگر بخلاف کنند غلط شده البت بطرف
خطی که از مرکز می آید خارج شده تا تقاطع
کنند آن خط را یعنی خطی که از مرکز می آید
رفت پس محل تقاطع را نشان کنند بحرف
د و یک در نقطه که مدار حمل و میزان
خط مغرب تقاطع کرده بر آن آید در
ربع غربی جنوبی بطرف جنوبی بقدر
همان عرض بلد و نشان کنند بحرف
ک و از نقطه **ک** خطی بکشند نقطه
مدار حمل و میزان با خط مشرق این تقاطع
خواهد کرد در خط وسط الدلیل نقطه و آن نقطه
را نشان کنند بحرف **پ** پس از نقطه **پ**
نقطه **ی** تنصیف کنند خط علاقه را و نشان
کنند بحرف **و** و این نقطه مرکز افق است پس
بر کار بکشایند خطی که نقطه **د** و نقطه **ک** هر دو
بکشند از مدار حمل و میزان چیزی که این قوس اول بلد است
که عرض او را عرض کرده اند اینست قاعد کشیدن افق بر

صفایح و مثال اینست



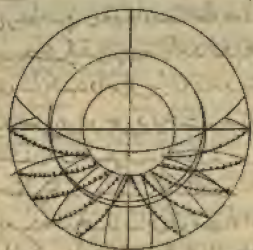
و در کشیدن

و در کشیدن دیگر منظر اینست که از نقطه که در عرض
نشان کرده اند اگر تا دو خواهند دیگر درجه یک درجه و اگر نصف
خواهند دو درجه دو درجه و اگر تا پنج خواهند سه درجه سه
درجه و اگر همدی خواهند شش درجه یا از هر چند بطرف خط
که می و دیگر از نقطه تقاطع مدار حمل و میزان خط مشرق
خطی بکشند تا ملاقات کند دیگر خط که می و محل تقاطع از نشان
کند و از نقطه **الف** یعنی مثل عرض بلد در ربع غربی جنوبی نشان
کنند و همجنان **ب** یک درجه یا دو درجه یا سه درجه یا شش
درجه بطرفی که مذکور شد یا از روی دینی بطرف نقطه مهرب
و نشان کنند و از آن نشان نیز خطی نقطه تقاطع مدار حمل
و میزان خط مشرق بکشند دیگر تقاطع خواهد کرد خط وسط
المیل نقطه پس خط مابین این نقطه و نقطه که در خط که می
نشان شده بطریق که در این گفته شد تصدیق کنند و نشان کنند
و بایستی بر یک از این نشان نهاده فتح بر کار بکنند تا آن دو
نقطه برسند و قوسی دیگر بکشند و قوس علی حد اتم چنین میکنند
تا منظر از تمام شود و نقطه **ج** برسد و مقرر است که نقطه
ج نقطه سمت الارض شمالی منطبق باشد و نقطه سمت الارض
شمالی و جنوبی در باب کشیدن در این صورت مذکور خواهد
شد و همچنین مقرر است که قوسی که مساوی تمام عرض بلد باشد
ملاقات کند بدائرة مدار حمل و میزان در خط که می و
گذشته و باطل است و هم چنین مقرر است که از این تا نقطه

مرکز صغیر در خط تحت الارض بقدر عرض بلد باشد و لا
غلط است مثال معطلات

فصل هفتم در کشیدن خطوط بجهت ساعات مستوی
فأورد در این است که پای یکای هر مرکز صغیر نهاد و هم یکای
بکشاید جنفا که بر من مرکز که افق را بدان کشیده اند و این
خط را کشند موافق صغیر و بکار قسم ساری
خط وسط السماء و نصف الليل و خط مشرق و مغرب پس هر یک
دانش و جهت مساوی کنند جای این دایره به بیست و چهار
قسم و تقسیم شود پس از آن نقطه که خط وسط السماء بدان

دایره تقاطع کرده بکند و پای یکای هر یک از نقطه نهاد و هم یکای
را بکشاید تا موافق فنج شود که افق را بدان کشیده اند و این
و در ربع غربی جنوبی قوس در جهت افق بکشند و هم چنین
پای یکای هر یک از این نشان نهاد قوس می کشند تا برسد
بر ربع شرقی جنوبی و دیگر قوس توان کشید اما مقر راست
که خط ساعت دارند و هر یک را طالع کنند و در جدول و میزان را با خط
مشرق که اگر نه چنین شود غلط است پس در جدول این قوسها
رقوم ثبت کنند از یک تا آخره شود یعنی در بعضی عرض
دارد است و در بعضی پهنه و چهارده و پانزده و نوزده
و کهر و مقر است که این قوسها منقطع سازند تا مشیت
بقوسهای ساعات زمان نشود بدین مثال





فصل چهارم در کشیدن قوسها بجهت ساعات زمان که معین
گویند و این ساعت عبارت از آنست که طلوع آفتاب تا غروب
آفتاب به وازده قسمت کرده اند و هر چنین از غروب تا طلوع
و در طول ایام و اقصای ایام اجزای ساعت نهاده و که میشود
بجای ساعات مستوی که اجزای او دائما پانزده است و اما
زیاده و کم میشود یعنی بعضی ایام نه ساعت است و بعضی ایام
پانزده و اما در کشیدن این خطوط آنست که مدار حمل و
مدار حمل و میزان و مدار هر طایفه را از قوس افقی هر یک بدو
قسمت کنند پس بای هر یک بر خط حمل و قوس را که یکسانند
که برین سه نشان مدارات مرقوم کرد و قوسی بکشند و همچنین
تا دو وازده قوس کشیده شود و در هر یکی این ساعات باین
که قوس یک از این ساعات را بر یکی از خطوط مستقیم صغیر
طند یعنی بر خط مشرق و مغرب یا وسط النهار و نصف اللیل
پس قوسی دیگر که قبل از او است یا بعد از او بر همین خط
طند و قوس نشان کنند و اجزای مابقی این دو نشان را
بشمارند پس بر قوسی دیگر بکشند و اجزای
نشان کنند و بشمارند اگر موقوف
باشد خطوط درست کشیده شده
و الا نه بعد در جهات این قوسها اعداد
نویسند از یکی باشد وازده و امتداد از طرف مغرب
کشند تا بطرف مشرق منتهی شود مثال ساعات

در صورت

فصل پنجم در کشیدن قوسها بجهت ساعات زمان که معین
گویند و این ساعت عبارت از آنست که طلوع آفتاب تا غروب
آفتاب به وازده قسمت کرده اند و هر چنین از غروب تا طلوع
و در طول ایام و اقصای ایام اجزای ساعت نهاده و که میشود
بجای ساعات مستوی که اجزای او دائما پانزده است و اما
زیاده و کم میشود یعنی بعضی ایام نه ساعت است و بعضی ایام
پانزده و اما در کشیدن این خطوط آنست که مدار حمل و
مدار حمل و میزان و مدار هر طایفه را از قوس افقی هر یک بدو
قسمت کنند پس بای هر یک بر خط حمل و قوس را که یکسانند
که برین سه نشان مدارات مرقوم کرد و قوسی بکشند و همچنین
تا دو وازده قوس کشیده شود و در هر یکی این ساعات باین
که قوس یک از این ساعات را بر یکی از خطوط مستقیم صغیر
طند یعنی بر خط مشرق و مغرب یا وسط النهار و نصف اللیل
پس قوسی دیگر که قبل از او است یا بعد از او بر همین خط
طند و قوس نشان کنند و اجزای مابقی این دو نشان را
بشمارند پس بر قوسی دیگر بکشند و اجزای
نشان کنند و بشمارند اگر موقوف
باشد خطوط درست کشیده شده
و الا نه بعد در جهات این قوسها اعداد
نویسند از یکی باشد وازده و امتداد از طرف مغرب
کشند تا بطرف مشرق منتهی شود مثال ساعات

صفحه بعد از این خط نصف المیل را بر خطه اخراج کرده باشند
 جدا نگه عمل افضا کند محل تقاطع این خط با خط وسط المیل
 نقطه سمت باشد پس بر این نقطه سمت المراس و سمت
 القدر را تصدیق کنند بر نقطه پس خطی بر آن نقطه موازی
 خط مشرقی و مغربی بکشند و از دو طرف محیط اخراج کنند
 جدا فی که عمل افضا کند که مرکز جمیع دوائر سموت بر آن باشد
 و مثال اینست که دایره **ا ب** کشید بر مرکز **ه** و بر خط
 مستقیم که بر او پاهای قائمه بر مرکز خطیه گذشت باشد چهار
 ربع منقسم و ساختیم و مدارات ثلث کشید بر این نقطه
 تقاطع مدار حمل و میزان خط **ا ه** بطرف **ب** یعنی طرف نقطه
 مغرب بر این آمد و بر خط مغرب خطیه و نشان کرد بر **ج** و **د**
 پس از نقطه **ل** خطی بسطید تقاطع مدار حمل و میزان بخط
ه یعنی خط مشرق کشید و بر خط **ا ه** قطع خواهد کرد خط **ا ه**
 را منقطه و آن نقطه سمت المراس شمالیست نشان کرد بر **ج** و **د**
ص و مغرب است که آنها هم منقطات این نقطه باشند دیگران
 نقطه تقاطع مدار حمل و میزان بخط **ه** بطرف نقطه **ب** یا **ا**
 رفته بعد از هر عرض بلد نشان کنند بر **ج** پس از نقطه تقاطع
 مدار حمل و میزان بخط **ه** خطی بسطید **ه** کشید و بر اخراج
 کرد بر ملاقات کنند بخط **ه** و اگر در اندرون مدارات
 ملاقات نکند خط تحت الارض را از محیط اخراج کنند
 تا آنجا که عمل افضا کند و محل تقاطع این خط با خط **ه** میل القدر

باشد

باشد و نشان کنند بر **ق** پس خطی بسطید **ق** را تصدیق
 کنند و آن نقطه **ک** است پس بای پرگار بر این نقطه نهاده فتح
 بر کار بکشند تا برسد نقطه **ص** و دایره باین فتح بکشند
 و این دایره اول سموت است و مغرب است که این دایره قطع کند
 نقطه مشرق و مغرب را بطریق افق پس دایره مدار حمل و میزان
 را در این عرض الارض یا در هر عرض تحت الارض بسطید کنند
 ده ده پس یک مسطر بر نقطه سمت المراس سمت القدر نهاده
 و مسطر را بر یک یک و انحراف نشان نهاده برابر او را افق نشان
 کنند تا افق برین عرض و سمت شود دیگر خطی برین نقطه بکشند
 موازی خط مشرق و مغرب و این خط را از محیط دایره اخراج
 کنند جدا فی که مرکز جمیع دوائر سموت بر این باشد و این خط **ک**
ه است پس بای پرگار برین خط نهاده فتح بر کار بکشند تا برسد
 بدو نقطه سمت المراس و سمت القدر و بر یک یک از این نقطه ها که
 بر افق است نهاده و دایره بکشند که مرکز برین نقطه سمت
 المراس و سمت القدر و نقطه که بر افق است که اگر برین سه نقطه
 مرور نکند درست نیست و یک یک می کشند تا تمام شود
 و این دایره را تحت الارض و فوق الارض توان کشید و مثال آن

باب در عمل عکس کوب و در وجه فصل است اول
 در کشیدن دایره فلک البروج یعنی منطقه فلک البروج یعنی
 خطوط و قوسها بدانکه صفحه باید ساخت از خط از خط
 و بطریق صفحه پنجاه پنج باید کرد و مدارات فلک کشید بطریقی
 که نحو پیکر باشد پس دایره باید کشید که یک طرف محیط او مدار
 راس بلذری و در یک طرف او راس القطر آن مروی کرد پس بعد
 از آنکه فاصله دایره دیگر باید کشید در اندام این دایره
 بجهت نفع هر روج دوازده دیگر دایره در اندام این
 دایره باید کشید با آنکه فاصله بجهت تحت فلک البروج بیست و
 بیست و دو درجه از خط مشرق و مغرب بر یابید
 آمد بطرف تحت الارض و خطی دیگر
 کشید که آن خط این عمود عنکبوت
 خواهد بود و دایره خود در مرکز صفحه
 باید کشید بجهت کشش قطب
 دیگر بر قوس تحت الارض مدار حمل میزان
 قوس دیگر در راس آن یک کشید بجهت
 نصب مری کوکب و ضبط شبکه پس دایره دیگر
 در تحت دایره مدار جدی یک کشید بجهت نگاه داشتن
 شبکه و نصب بعضی از مری کوکب و بر یابی بر قوس جدی
 بسازند که او را مری راس بلذری گویند بجهت هر دو راس بلذری
 نجوم اینست صورت عکس کوب و طرح او بدست استاد صنعت است

نجوم فصل دوم



فصل دوم در پیدا کردن مری کوکب در این عمل و طریقه
 آنست که اول درجه مسعود بگردید درجه بعد و درجه عرض
 و درجه طول و درجه مطالع و مغارب کوکب را از روج
 در آن سال که عکس کوب میسازد استخراج کند پس هر
 کوکبی که اراده نماید درجه ممر او را پیدا کرده خط میزان
 درجه دیگر صفحه کشد پس درجه طول کوکب را یافته
 و خط میزان درجه مرکز فلک البروج بکشد و مرکز
 صفحه پس نقطه تلاقی این دو خط محل کوکب است پس
 تنظیم بر و راست کند مقوس یا غیر مقوس هر طریقی خواهد
 اما نوعی کند که سر خطی در سمت محل کوکب واقع شود و بدانکه
 درجه مری کوکب درجه ایست از فلک البروج که بان کوکب
 توسط السماء آید یعنی با کوکب بقدر النهار مرید و درجه
 بعد و مری کوکب است از فلک معدل و در اسطرلاب مذکور است

کوکبست از مدار حمل و میزان بطرف شمال یا بطرف جنوب و درجه عرض دوری کوکب است از منطقه البروج و درجه مطالع درجه ایست از معدل که با کوکب از مشرق طالع شود و درجه مغارب درجه ایست از معدل که با کوکب مغرب کند و بدانکه درجه عرض و بعد و مطالع و مغارب را ملا خط کنند که شاهده اند بر درستی خط یا با الله اعلم **فصل** در قسمت فلک البروج و دران عمل اولی آنست که بعد از ترکیب عین کبوت بر امر قسمت شود پس هر یک را بر خط راست حرکت دهند تا موری را بر خطی برسد خطیست و هشت که مطالع حمل است پس جزوی از فلک البروج که بر خط مشرق و مغرب افتاده باشد نشان کنند تا آخر حمل و اول عقرب که آخر میزان است بر خط مغرب و مشرق واقع شود پس از آن موقع مقداری درجه دیگر جزوی را حرکت دهند آن جزوی فلک البروج که بر خط مشرق و مغرب واقع شده باشد آخر جزوی فلک قوس که آخر عقرب است باشد بر خط مشرق و مغرب و بر خط السما اول سرطان و آخر جزوی را اول جدی و آخر قوس واقع شود و بعد هر جزوی را بی قسمه باید کرد از مدار جدی و خط باید کشید که با آن خط بروج منقسم شود یعنی نه که فلک البروج را بی قسمه هر یک بی قسمت کنند زیرا که در قسمت از قوس اول بروج تا آخر بروج

تفاوت

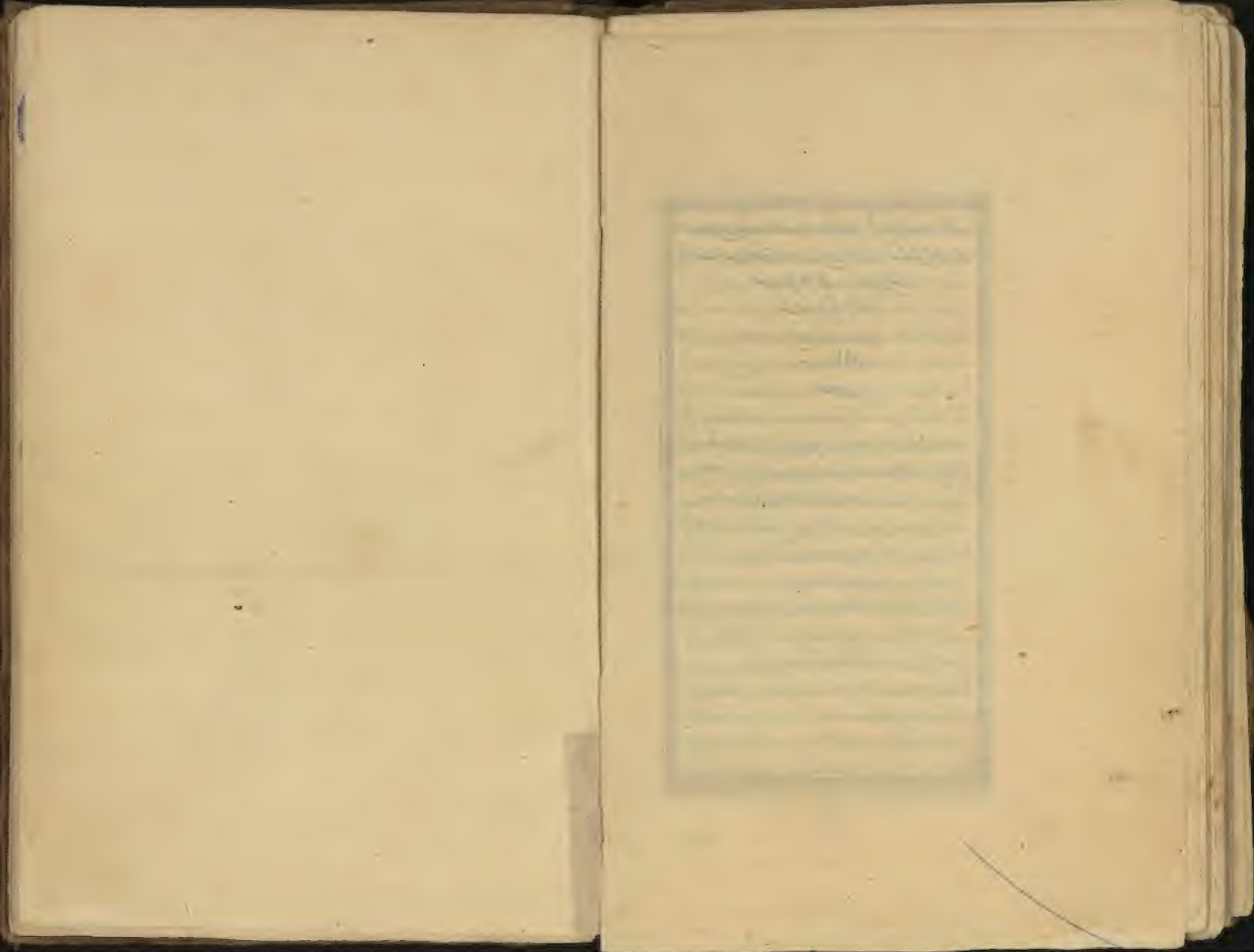
تفاوت هست بدین طریق مثال

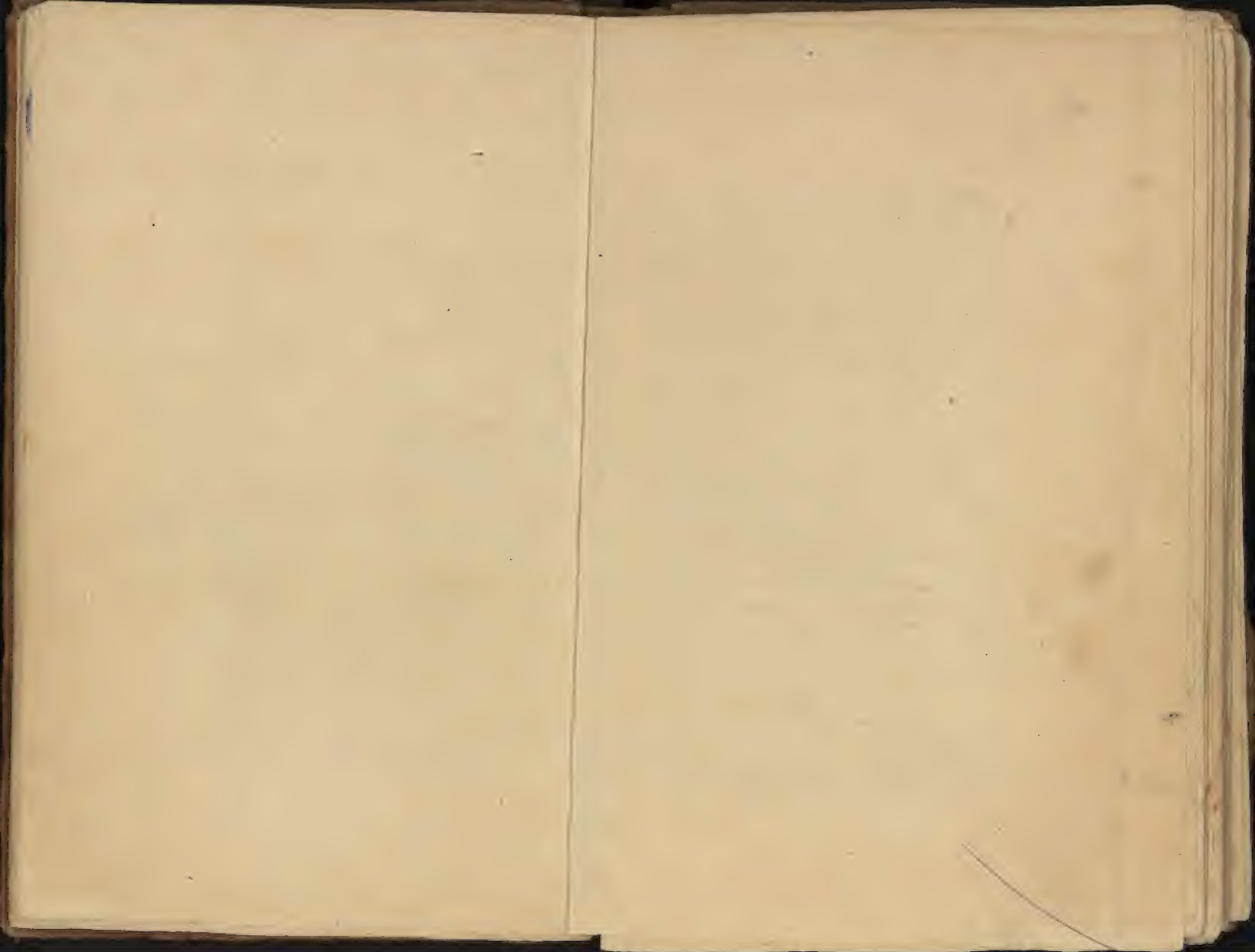
خانه در امتحان راستی و درستی ام و جغایع و شب که و عضاده و لینه و غیره اما امر باید که چون شاقول را بر خط علاقه بیاورند بر خط تحت الارض از روی اسطرلاب و پشت اسطرلاب منطبق باشد یعنی میل بطرفی نداشته باشد که اگر میل داشته باشد یک طرفه امر افضل خواهد بود از طرف دیگر و از تمام جغایع غلط خواهد بود یعنی یک طرف نیست درجه از تمام خواهد داشت و طرف دیگر نیست و دریاچه و دیگر قسمت حلقه روی اسطرلاب بسجده و قسمت قسمت در سمت شده باشد و در بروج پشت اسطرلاب تا یک ربع نبود قسمت شده باشد دیگر در خط اقدام چون خطیه ارتفاع بر حمل و پنج کنند باید که سر دیگر بر هفت افزدی بر پا ده و نقصان و در خط اصابع جزوی بر حمل و پنج نیمی که سر دیگر بر دوازده افزد و هر جزوی در خط اول

و در امتحان مقنطرات باید که انرافق نامدار حمل و بقدر تمام عرض بلد باشد یعنی زیاده و نقصان دیگر در خط وسط السما انرافق نامدار که صغیره موافق عرض معروض باشد والا غلط است دیگر انرافق میباید که بر در نقطه که مدار حمل و میزان بخط مغربی و معرب هر دو کرده یک گذرد والا غلط است دیگر خطوط ساعات زمانی میباید که اجزای هر ساعتی موافق اجزای ساعت دیگر باشد و در آن روز باید آفتاب و خطوط ساعات مستوی میباید که خط دو از هم ساعت بر نقطه تقاطع مدار حمل و میزان بخط مشرق واقع شود و الا درست نباشد و قسمت ارتفاع صغیره میباید درست باشد چون بر کار امتحان کند و قسمت راستی و درستی قسمت فلك البروج بآن باشد که هر جزئی از اجزای فلك البروج بر خط وسط السما و تحت الارض هند نظیر این بر همان خط افتد یعنی زیاده و نقصان امتحان خط ایامی کوکب بآن کنند که چون از کوکبی ارتفاع گیرند و خطیه آن کوکب را بر آن ارتفاع هند و از کوکبی دیگر ارتفاع بگیرند و خطیه آن کوکب بآن ارتفاع بقی در دست با ارتفاع خود واقع باشد یعنی زیاده و نقصان امتحان و امتحان در بیست عضاده بآن کنند که چون ارتفاع افتاب بگیرند و فی الفور عضاده را که پانیده از خطی دیگر از ارتفاع بگیرند بر همان ارتفاع

افتد

افتد بی زیاده و نقصان و الا عضاده کج است یا تقبی کج است همین که آفتاب در امتحان اسطرلاب این نسخه از صفحه خاطر نوشته شده تا آنکه از کتاب جمع شده تمام شد و الله اعلم ۴





18

نملک

الحمد لله

مذہب چہ کلہا ملے

منصرف شده باشد متصل شود و یکی دیگر بسبب کسب هر دو اول و یکی بر سر
 و این دلیل غرضت بر مقصود آسانی اگر بسبب این باشد و در تشریح اگر کسی
 و برین قیاس **۱۱** حق التورم و آن چنان باشد که در کتب متصل شود و یکی بر سر
 از ایشان و آن کتب نیز اینست که در آن دلیل تالیفات و نظیر بر خط
 باشد **۱۲** رد اندر بده و آن چنان باشد که چون دو دلیل یکدیگر متصل باشند و در
 ساقط باشد و یکی بر متصل شود **۱۳** آن کاه که کتب بآن خازن ساقط در آن کاه
 چنان خازن نماید و آن دو دلیل بآن خازن که در تالیفات یکدیگر رسانند و آن
 دلیل بر هر دو کاه حاجت را ساقط نماید و هر دو دلیل بر هر دو کاه حاجت
 بعد از آن ساقط **۱۴** چنانکه است و آن تمام بود و آن قیاس باشد تمام آن بود که یکی از قیاس
 یا تشریح که یکی آن کتب متصل باشد و آن تشریح بود که در حد و حد باشد که یکی
 شود بآن کتب و یکی دیگر از تالیفات کتب کاه **۱۵** حال که هر دو یکی از خطوط و این
 تالیفات را در دست و آن چنان بود که در کتب کاه **۱۶** قیاس متصل شود یکی بر یکی
 خازن نماید بآن کتب آنچه از قولی کرد و ما باشد و آن دلیل باشد حاجت باشد
 وجه دیگر از آنست که در آن خازن هر دو ساقط باشند از طایفه کتب است **۱۷** حال
 از آن قیاس که تالیفات بود که متصل بر تالیفات بود و در این دلیل ساقط و در هر دو
 آخر است که طایفه سلطان و قیاس متصل آسان نماید بر هر دو کاه که در آن کاه
 دلیل تالیفات بود و در هر دو کاه و در هر دو دلیل تالیفات بود و در اول **۱۸** و آن اگر است
 و آن چنان بود که یکی در یکی از خطوط کتب خود باشد و متصل شود یکی دیگر بر سر
 قوت خود بآن کتب و این دلیل قوت خازن باشد بر هر دو کاه که در هر دو خط
 که تالیفات طایفه خوانند و این قوت است بر هر دو کاه و این قوت طایفه است و این
 باشد که یکی بر یکی دیگر تالیفات طایفه خوانند و این قوت خود بآن کتب و این دلیل قوت

اندر

قوت باشد و اول و اگر هر دو در خط خود باشند که از آن قوت خوانند و این قوت
 اسرار بود و ابتدا و ابتدا **۱۹** و قیاس طایفه است و آن چنان باشد که یکی بر یکی
 از خط آن کتب این دلیل خازن است ابتدا باشد و اگر هر یکی در خط دیگر باشد که از
 و قیاس طایفه خوانند و این دلیل خازن است ابتدا باشد و اگر هر یکی در خط دیگر باشد که از
 که یکی در بابل ایستاده و در خط خود باشد و یکی در خط دیگر باشد که در دست وی باشد
 با و اتصال نماید به یکدیگر بر آن که هر یکی طایفه است و در هر دو کاه که در خط
 و این دلیل که در آن باشد و این خازن باقی بود و این قوت است بر هر دو کاه که در خط
 یکدیگر شود بر آن کتب کاهات آن قوت تالیفات بود و این دلیل تالیفات
 بود که در طایفه و معاد و آن است و آن بر دو کاه که در خط دیگر باشد که از
 باشد که در کتب یکدیگر بود و در کاهات طایفه که از هر دو کاه که در هر دو کاه که
 که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که
 در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که
 توان نماید که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که
 اول و خط و در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که
 و یکی بر یکی بر متصل باشند و یکی دیگر خازن طایفه بر هر دو کاه که در هر دو کاه که
 بعد از آن قوت باشد که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که
 قطع نور است و آن در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که
 و سبک در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که
 از هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که
 شود و این کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که
 و این دلیل است بر هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که در هر دو کاه که

کند چه باید نمود و ماکله اعداء را صاحب طالع اختیار در غایت شکر و شوق است
عرض بود و آن انتشار شفا در اختیار و رعایت مسی باید کرد و ماه صاحب طالع
در برج چهارم باشد از آن اجتماع یا استقبال ۳ اگر صاحب طالع اجتماع یا استقبال
مقدم در یکی از دو طالع اجتماع یا استقبال یا در نصف شرقی بود از آن طالع معین
ما بین درجه ماکش بود و ماکش بر این بنویسی یا در خانه خود دولت کند بر تاقین کار
اگر چون اجتماع یا استقبال مقدم در برج طالع مولود صاحب اجتماع یا استقبال اگر
بر دو صلاح واقع شود یعنی هر مقدم در آن طالع صعود باشد یا غروب و پس بود
کاری که اختیار کرد به پیشبرد و چون در آن ماکش یا غروب یا استقبال کار تمام
نشود اگر خداوند چه جز مقدم صاحب طالع اجتماع یا استقبال بر تاقین بود پس
آن باشد که هر که در آن ماکش بود کند تمام شود و روزگار در آن ماکش
اگر اول ماکش یا در اجتماع یا استقبال یا ماکش یا در اجتماع یا استقبال
مقدم و پس تاقین کار بود و نهایت کمال و باری آن زمان می رسد و بر تاقین آن ماکش
که سعدی بود که در آن ماکش یا در اجتماع یا استقبال یا در اجتماع یا استقبال
سعدی بود که در طالع اجتماع یا استقبال مقدم و ستم باشد بر درجه که در اجتماع یا استقبال
سعدی در آن ماکش بود و آن صاحب جز مقدم بود و بر تاقین ماکش و اگر این صاحب طالع
قرآن یا طالع قبول سال خدا را خداوند شکر در او بود و اگر ماکش یا در اجتماع یا استقبال
باشد در خانه کمال از آن اجتماع یا استقبال در الوت و ستم در امور که در آن ماکش باشد
رعایت باید کرد اگر باب شغل و تفرقه اجتماع یا استقبال از آن ماکش ستم
یا ماکش برین بود و پس تاقین کار بود و نهایت کمال و باری آن زمان می رسد و بر تاقین آن ماکش
حالی که ماکش بر تاقین است یا تاقین ماکش بر تاقین است یا تاقین ماکش بر تاقین است
اما اول که تعلق بر تاقین است و آن ده چیز است ۱ آنست که تفرقه از نقطه

مراکز

میداشود و در آن حالت هر کار که ابتدا کند کند تمام کرد و اگر ماکش است
بشمال ماکش ۲ چون تفرقه از نقطه ماکش بود و آن از سر طالع است یا ماکش یا ماکش
بر تاقین ماکش بود و ماکش بر تاقین ماکش بود و ماکش بر تاقین ماکش بود
بر تاقین ماکش بود و ماکش بر تاقین ماکش بود و ماکش بر تاقین ماکش بود
اگر ماکش بر تاقین ماکش بود و ماکش بر تاقین ماکش بود و ماکش بر تاقین ماکش بود
آن امر بیشتر شود و از آن ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
بود و از تفرقه ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
ویداست و صاحب ماکش او پس ماکش بر تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
حالی نیست اول تفرقه ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
در اول آنست که ماکش بر تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
اختیار باشد ۳ آنکه تفرقه ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
و تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
ابتدا و نهایت باشد و در حالات تفرقه ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
خانه او بود و پس ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
متصل باشد و تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
رو به چو و اگر ماکش بر تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
پس ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
از تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
که ماکش بر تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
موضع تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش
سعدی یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش یا تفرقه یا تاقین ماکش

رعایت باید نمود اما اگر قسط بود از عطارد و **چهارم** در
کرون دوران هفت جز رعایت باید نمود اگر قسط مستعمل بود نه هر روز باید که
باشد سیدی ۱ باید که در پنج شنبه باشد ۲ باید که خداوند خاند قمر شمالی عرض بود
باید که قمر را بر التور و الحسب ۳ باید که خداوند طالع صاعد باشد ۴ باید که طالع و خاند
برخی همای بود آنچه از نشان و جبهه و دو جز است اگر قمر در غرب باشد خاند
از او تا دوی ناظر باشد ۵ اگر قمر ناظر و الحسب باشد و ناظر بر پنج بود
باشد **سوم** باید که در عیال چشم کردن دوران چهار جز بر پنج باشد
اگر قمر از نخست خالی بود ۶ منقل سیدی باشد ۷ اگر طالع و خاند او بخش معهود
۸ اگر باید که سید ساقط باشد از طالع و آنچه از ان از میان نمود است که بر
در طالع سید دلی او چنین بود و بعد از او طالع را بر نمود ۹ اگر قمر ناظر بر پنج باشد
عداوت **نهم** باید که در نهم در نهم برین دوران سید بر ساقط
باید که قمر در خاند نایب یا خاند خود بود و گفت اند که در غرب و دوی
نمود ۱۰ باید که سران معهود و طالع بر معهود ۱۱ باید که قمر را بر التور و الحسب
بود و آنچه از ان سید از کف سید بود ۱۲ اگر قمر در جزایا در حوت باشد ۱۳ اگر قمر
در طالع باشد ۱۴ از ان که هر قمر بران بر پنج منقل بود و بر پنج است سر کشت بود
فصل در حجام و شرف دوران شش جز و طالع است
باید که قمر ساقط بود از هر روز و در طالع ۱ باید که خداوند طالع ناظر سید بر پنج بود ۲ باید که
سید برین در او تا باشد ۳ باید که خداوند طالع از سید بر پنج بود ۴ باید که قمر از غرب
بال باشد و در یکی از خاندانی بر پنج یا سیدی بود ۵ باید که طالع و غرب باشد
و اگر قمر در حوت بود متصل بر هر رعایت نمودی باشد اما خدوات چهار جز است
از ان که قمر از ان عطارد و زهره و در طالع بود ۱ اگر در خاندانی یکی از این کرب باشد

کلی

۱ اگر قمر در پنج منقل بود و در طالع بود که دلی است که در انجا را نگردد ۲ اگر در یکی
منقل بر پنج بود که دلی بر طالع است و در انجا را نگردد ۳ اگر قمر در یکی
جز منقل بود و در طالع بود که دلی را نگردد ۴ اگر قمر در یکی
در می سید و در انجا را نگردد ۵ اگر قمر در یکی در انجا را نگردد ۶ اگر قمر در یکی
الاسسید که نگردد ۷ اگر قمر در یکی را نگردد ۸ باید که خداوند سیدی بود آن نوی دیگر
بر پنج بود ۹ اگر خداوند طالع سید بود و از وسط السه او را در طالع معهود باشد ۱۰ باید که
طالع او خاندی شش جز ساقط باشد اما خدوات آن شش جز است اگر قمر در پنج
باشد که دلی است ۱۱ اگر قمر در طالع بود ۱۲ اگر قمر در طالع بود ۱۳ اگر قمر در طالع بود
اگر قمر در طالع بود ۱۴ اگر قمر در طالع بود ۱۵ اگر قمر در طالع بود ۱۶ اگر قمر در طالع بود
فصل در دور و بکار بران جسم و اعتبار دادن جز نیست ۱ باید که قمر در طالع باشد
بمنقل ساقط باشد ۲ باید که در جای خالی باشد ۳ باید که در طالع باشد ۴ باید که قمر
برو و یکی که در حوت بود یا راج باشد یا آن نوی در یک براید ۵ باید که خداوند طالع
منقل ساقط در خاک از حاشیای **فصل** در دور و بکار بران جسم و اعتبار دادن جز نیست
باز در جز مختار است اگر قمر خداوند شش جز از طالع باشد ۱ اگر طالع و حاشیای
منقل ساقط باشد ۲ اگر او پاک باشد از طالع ۳ اگر شش جز و حاشیای طالع بود از سید
باید که در طالع ساقط ۴ اگر طالع از از سید بر پنج بود ۵ اگر قمر در طالع بود
باشد ۶ باید که طالع و منقل قمر را یک سید یا سید از ان یا دوی بر ۷ اگر سقوی و سقوی
طالع یکی از سید بر باشد و باین سیدان رعد و طالع و بر یک سید و سقوی و سقوی
باشد ۸ اگر خداوند طالع و ساقط ناظر باشد منقل سید و انجا و او را در انجا
باشد اما خدوات شش جز است که منقل قمر و طالع علی و غرب و جدی سلطان و دوت و دوت
در دور و بکار بران جسم و اعتبار دادن جز نیست

شود و می

[illegible]

باید نمود و **سازگار** آنکه میزند که میان درج طالع و درج قمر که در جدولی باشد
 چند درج است از آنکه میزند که میان درج طالع و درج قمر که در جدولی باشد
 تا قمر منقول و درج طالع و درج قمر که در جدولی باشد
 حاجت و باطلی قمر در قمر طالع و درج قمر که در جدولی باشد
 همچنین در وقت امر عید و الله بود و صاحب طالع و صاحب حاجت نیز در وقت
 پس اگر متوجه باشد که در جدولی تا آنکه در جدولی سرع یا یکبار که در جدولی باشد
 باشد خاصه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد
 یا تا طالع شود و آن خاصه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد
 چون آن حالات او را واقع شود و همچنین نیز در وقت امر عید و الله بود و صاحب طالع و صاحب حاجت نیز در وقت
 و بعضی نیز در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد
 و تا به این حد که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد
 سالی یا به هر یک از اینها که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد
 میشود و در وقت امر عید و الله بود و صاحب طالع و صاحب حاجت نیز در وقت
 رسد که اگر آن شخص میزند که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد
 قیاس در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد
 که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد
 و تا به این حد که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد
 و اگر اینها را در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد
 سالی یا به هر یک از اینها که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد
 عمل کنند و هرگاه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد و هرگاه که در جدولی باشد



